

شخصیت‌شناسی راویان و مخاطبان احادیث نافی قیام‌های قبل از ظهور

مرتضی حسن پور^۱

چکیده

یکی از شبهات موجود در مسیر قیام‌های قبل از ظهور، وجود روایات نافی قیام‌ها است. این روایات از ابعاد مختلفی، بررسی و تحلیل شده‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد برای روشن شدن فضای صدور روایات، باید از منظر تاریخی نیز تحلیل شوند. یکی از مسائلی که در تحلیل تاریخی این روایات لازم است مدنظر قرار بگیرد شناخت روایات، ویژگی‌ها و گرایش‌های فکری و سیاسی راویان یا مخاطبان احادیث نافی قیام است که نوشتار حاضر درصدد تبیین آن است. به نظر می‌رسد داشتن روحیه افراطی در مواجهه با قیام‌های آن زمان، تبلیغ گسترده مدعیان مهدویت و امامت، مانند نفس زکیه و تأثیرپذیرفتن برخی شیعیان، وکالت برخی راویان و اتهام به جاسوسی و همکاری با قیام‌های زمان، از مسائلی است که برخی راویان به آن، مبتلا بودند و امامان علیهم‌السلام می‌کوشیدند افراد را به حد تعادل برسانند. در مقاله حاضر، منظور از روحیه انقلابی که در مورد برخی راویان به کار برده‌ایم، انقلابی افراطی است. این پژوهش به بررسی و تحلیل شخصیت‌شناسی تعدادی از راویان نافی قیام، به روش کتابخانه‌ای و با رویکردی توصیفی-تحلیلی می‌پردازد.

کلیدواژگان: قیام‌های قبل از ظهور، راویان، روایات نافی قیام، مهدویت، انقلاب.

مقدمه

شناخت گرایش‌های فکری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، روحیات و ویژگی‌های فردی راویان و مخاطبان روایات نافی قیام‌های قبل از ظهور، تأثیر بسیار زیادی در فهم فضای صدور روایات نافی قیام دارد. برخی از نقل‌کنندگان یا افراد مورد مخاطب ائمه علیهم‌السلام در روایات نافی قیام، دارای روحیات یا گرایش‌های خاصی بوده‌اند که ممکن است با توجه به روحیات آن شخص، چنین حدیثی از امام علیه‌السلام صادر شده باشد.

ممکن است این‌گونه افراد، از نظر مبانی رجالی مورد وثوق باشند و روایات آن‌ها مورد پذیرش علما باشد؛ اما از طرفی دیگر گرایش‌های همان فرد، موجب صدور برخی روایات نافی ناظر به چنین افرادی باشد. بنابراین در اینجا بحث رجالی و سندی مطرح نیست؛ هر چند ممکن است از گزارش‌های علم رجال برای شناخت شخصیت راویان و مخاطبان روایات نافی استفاده کرد؛ همان‌طور که یک حدیث هم می‌تواند بیانگر این مطلب باشد.

در موضوع قیام‌های قبل از ظهور، کتاب‌ها و مقالاتی به رشته تحریر درآمده است که کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية» از حسینعلی منتظری، کتاب «تا ظهور» از نجم‌الدین طبسی، کتاب «قیام قبل از ظهور» تألیف محمدرضا فؤادیان از آن جمله است.

همچنین مقالاتی مانند: «بررسی روایاتی درباره قیام پیش از ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف»، «سیری در روایت رایت»، «بررسی ادله نفی قیام‌های پیش از ظهور»، «نقد و بررسی ادله عدم مشروعیت حکومت دینی در عصر غیبت» از مقالاتی هستند که به این مسئله پرداخته‌اند؛ اما هیچ‌یک از این‌ها به تحلیل و شخصیت‌شناسی تاریخی راویان نپرداخته‌اند یا فقط به یک یا دو مورد، آن‌هم بسیار مختصر اشاره کرده‌اند که وجه تمایز نوشتار حاضر با تحقیقات قبل، همین مسئله است.

شخصیت‌شناسی راویان و مخاطبان احادیث

برخی از افرادی که در سند روایات قرار دارند و یا اینکه احیانا خودشان مخاطب روایات بوده‌اند، از نظر تاریخی دارای روحیه احساسی بوده و احساس و عاطفه‌شان بر عقلانیت آنها غلبه داشت و هر لحظه در انتظار قیام قائمی که در روایات نبوی بودند و حتی تصور می‌کردند که

امامین صادقین علیهما السلام همان قائم است یا اینکه این ائمه علیهم السلام خود قیام کنند هر چند قائم نباشند. و برخی دیگر از راویان نیز حتی گرفتار قیام های زیدیه یا مدعیان دروغین مهدویت مثل نفس زکیه شده بودند که خود نوعی دیگر از مشکل آن عصر بود. لذا در اینجا به شخصیت شناسی راویان و مخاطبانی که در سند روایات نافی قیام های قبل از ظهور هستند را بررسی کرده تا فضای صدور روایات نافی برای ما روشن شود و به تحلیل این گونه روایات کمک موثری نموده باشد.

۱. مالک بن أعین جُهَنی

مالک بن أعین یکی از کسانی است که در سند برخی روایات نافی قیام قرار دارد^۱ و به عنوان راوی و نقل کننده روایات نافی، ویژگی ها و روحیاتش مورد کنکاش قرار می گیرد. وی اهل کوفه بود و در زمان امام صادق ع وفات کرد.^۲ کشی در کتاب رجال خود در مورد وی و برادرش چنین گفته است: «لیسا فی شیء من هذا الامر؛ مالک و قعنب بر چیزی از این امر [امامت] نبودند».^۳ ابو غالب زراری نیز می گوید: «وی بر خلاف برادران خود، مذهب عامه [اهل سنت] را برگزیده بود».^۴ بنا بر آنچه که ذکر شد و بنا بر تحقیقات موجود، می توان گفت مالک بن اعین بر مذهب اهل تسنن بوده است؛^۵ هر چند در منابع رجالی اهل سنت نیز به وی اشاره ای نشده است. او در جنبش وصفا (غالیان کوفه) که در سال ۱۱۹ ق در کوفه شکل گرفت، شرکت داشت.^۶ گزارش طبری در ضمن نقل روایت ابوزید نشان می دهد، مالک بن اعین از دوستان ابومسلم [خراسانی] بوده و نزد ابومسلم اقرار کرده که با مغیره بن سعید و بیان بن سمعان هم فکر بوده

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ (كُلُّ زَايَةٍ تَرْفَعُ أَوْ قَالَ تَخْرُجُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَ صَاحِبِهَا طَاعُوت).

۲. طوسی، رجال، ص ۳۰۲.

۳. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۲۰.

۴. ابو غالب زراری، رساله ابي غالب الزراري إلى ابن ابنة في ذكر آل أعین، ص ۲۳۳.

۵. صدیقی نسب، پژوهشی درباره زراره و خاندان اعین، ص ۱۴۱؛ رجبی پور؛ فلاح زاده، چگونگی و زمان گرایش خاندان اعین به تشیع، ص ۶۷.

۶. طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۷، ص ۱۲۹.

است.^۱ از طرفی دیگر مغیره در مسئله امامت، معتقد بود که بعد از امام باقر علیه السلام، محمد بن عبدالله بن حسن امام است. او مرگ محمد بن عبدالله را نپذیرفت و قائل بود وی زنده است. پیروان مغیره، به مغیره معروف شدند.^۲

امام صادق علیه السلام در مورد مغیره بن سعید فرمودند: «لعن الله المغیره بن سعید کان یکذب علینا؛ خدا مغیره بن سعید را از رحمت خود دور بدار که او بر ما دروغ می‌گفت».^۳ کشی نیز روایاتی را از امام رضا علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده است که وی را کذاب (دروغگو) معرفی کرده‌اند؛^۴ بنابراین مغیره بن سعید از غالیان عصر اموی بوده است. وی برای محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (نفس زکیه) ادعای مهدویت کرد.^۵ انحراف فکری و سیاسی مغیره بن سعید امری واضح و آشکار است.^۶ در این نوشتار به همین مقدار از انحراف فکری مغیره بسنده می‌کنیم که مالک بن اعین از هم‌فکران وی بوده است.

یکی دیگر از کسانی که به اقرار مالک بن اعین در جنبش وصفا بود، «بیان بن سمعان» است. بیان بن سمعان یک مرد کاه‌فروش در کوفه بود.^۷ وی ادعای پیامبری کرد و نامه‌ای به امام باقر علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواست تا دعوت او را بپذیرند.^۸ ذهبی می‌گوید:

وی در عراق ظهور کرد و مدعی الوهیت امام علی علیه السلام بود. او معتقد است که این الوهیت بعد از ایشان به فرزندشان، محمد حنفیه و بعد به فرزندش ابوهاشم و سپس به بیان منتقل شده است. در همین رابطه نامه‌ای به امام باقر علیه السلام نوشته و آن حضرت را به سوی خودش دعوت کرده است.^۹

۱. همان.

۲. ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۶۲.

۳. کشی، رجال، ج ۲، ص ۴۳۶.

۴. همان، ص ۴۸۹.

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۲۱.

۶. رک: بهرامی، مغیره بن سعید و ظهور اندیشه حروفی‌گری در عصر امویان

۷. اشعری، سعد بن عبدالله، فرقه‌های شیعه، ص ۹۳.

۸. همان، ص ۹۸؛ نوبختی، فرق الشیعة، ص ۳۵.

۹. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۳۰.

گزارش‌های مذکور، غالی بودن مغیره بن سعید و بیان بن سمعان را نشان می‌دهد. اقرار مالک ابن اعین بر هم‌فکر بودنش با این دو از یک سو، و ارتباط دوستانه و صمیمی مالک بن اعین با ابومسلم خراسانی از سویی دیگر، شک ما به انحرافات فکری و سیاسی وی را بیشتر می‌کند.^۱ این انحراف فکری و سیاسی می‌تواند قرینه باشد بر اینکه فرمایش امام باقر علیه السلام که فرمودند: «كُلُّ رَايَةٍ تُزْفَعُ قَبْلَ رَايَةِ الْقَائِمِ صَاحِبِهَا طَاغُوتٌ»،^۲ با در نظر گرفتن چنین تفکر انحرافی بوده که مالک بن اعین به آن گرایش داشته است و امام برای تعدیل احساس افراطی این‌گونه افراد، این حدیث را بیان فرموده‌اند. شایان ذکر است این انحراف فکری، موجب حکم به توثیق یا عدم توثیق مالک بن اعین نیست؛ هرچند می‌تواند قرینه‌ای برای حکم به یک طرف قضیه باشد؛ زیرا بحث از توثیق و عدم توثیق یک راوی، ملاک و معیارهای خاص خود را دارد که در علم رجال از آن بحث می‌شود.

۲. عمر بن حنظله

در منابع رجالی، مطلبی ذکر نشده است که نشان‌دهنده گرایش‌های سیاسی و فکری وی باشد.^۳ برخی از متأخران، وی را موثق می‌دانند.^۴ شهید ثانی رحمته الله در مورد وی می‌گوید:

لم ينص الاصحاب فيه بجرح ولا تعديل؛ لكن امره عندی سهل لاني حققت توثيقه من محل آخر وان كانوا قد اهلوه؛

اصحاب در مورد او جرح و تعدیلی ذکر نکرده‌اند؛ ولی امر او نزد من آسان است. من وثاقت وی را از محلی دیگر به دست آوردم؛ هر چند اصحاب، وی را مهمل گذاشته‌اند.^۵

برخی از معاصران نیز دلایل و قرائنی برای توثیق وی ذکر کرده‌اند.^۶ از امام صادق علیه السلام نقل

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۱۲۹.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۱۱۴.

۳. شهید ثانی، الرعاية، ص ۱۳۱؛ حسن بن زین الدین، منتقى الجمان، ج ۱، ص ۱۹؛ تفرشی، نقد الرجال، ج ۳، ص ۳۵۳؛

منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۹.

۴. شهید ثانی، الرعاية، ص ۱۳۱.

۵. همان.

۶. ر.ک: شیرازی، بررسی مقبولیت روایت عمر بن حنظله، ص ۲۵۲.

شده که در مورد وی فرمودند: «اذا لا یكذب علینا؛ در این هنگام او به ما دروغ نمی‌بندد».^۱ از این روایت، مدح عمر بن حنظله از سوی امام استفاده می‌شود؛ اما برخی استدلال به روایت مذکور را به دلیل ضعیف بودن یزید بن خلیفه نپذیرفته‌اند.^۲ در عین حال، برخی دیگر از محققان، این روایت را پذیرفته‌اند و معتقدند یزید بن خلیفه مشترک بین دو نفر است و در این روایت با توجه به قرائن موجود، یزید بن خلیفه‌ای که راوی این حدیث است، ممدوح می‌باشد.^۳ ناگفته نماند روایاتی شبیه این روایت که می‌توان مدح عمر بن حنظله را برداشت کرد در دست است که در بسیاری از آن‌ها خود عمر، راوی آن‌هاست و پذیرش آن‌ها را کمی دشوار می‌کند.^۴

از این روایات نمی‌توان مدح راوی مذکور را ثابت کرد؛ ولی از طرف دیگر هیچ سندی وجود ندارد که بتوان از آن، انحرافی برداشت کرد. نکته دیگر اینکه در مورد مدح وی - گرچه قابل اثبات نباشد - حداقل روایاتی موجود است که مثبت بودن او را برساند؛ اما در مورد انحراف و ضعف وی مطلبی یافت نشد.

با توجه به این مطلب، روایت وی از امام صادق علیه السلام در مورد نفی قیام قبل از ظهور^۵ نشان‌دهنده این است که آن حضرت، قضیه خارجی را بیان می‌کنند که در آن زمان، عده‌ای به نام اهل بیت علیهم السلام و بعضا با ادعای مهدویت قیام می‌کردند؛ مانند محمد بن عبدالله بن حسن مشهور به نفس زکیه؛^۶ لذا امام علیه السلام در مقام بیان این نکته هستند که این‌گونه قیام‌ها از سوی مدعیان مهدویت تا قبل از علائمی که ذکر شده، باطل است و شیعیان را از شرکت در آن‌ها برحذر

۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲. حلی، زبدة الاقوال، ص ۲۶۴؛ صالح مازندرانی، منتهی المقال، ج ۵، ص ۱۲۹؛ خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۳۲.

۳. رک: کلانتری، روایت عمر بن حنظله مقبوله یا صحیحه، ص ۱۷۳.

۴. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۱۰؛ کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۳۴ و ج ۱، ص ۵۰.

۵. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۱۰؛ (عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ حَمْسٌ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْحَسْبُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِّيَّةِ وَالْيَمَانِيُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ لِحَبْلِكَ إِذْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَنْخَرُجَ مَعَهُ قَالَ لَا).

۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطائیین، ص ۱۸۴ و ۲۰۷ و ۲۲۶.

داشته‌اند. در تحلیل این حدیث چنین گفته شده است:

و نهی عمر بن حنظله و أمثاله عن الخروج مع أحد من أهل بيته قضية في واقعة، فعمل النظر كان إلى الخروج مع من كان يدعى المهدوية في ذلك العصر فالذليل تأكيد لكون العلامات المذكورة حتمية، و ان الخارج من أهل بيته قبل هذه العلامات ليس هو القائم الموعود؛^۱ و اینکه امام علیه السلام عمر بن حنظله و افراد دیگری همانند وی را از خروج با یکی از سادات اهل بیت نهی فرموده، بیانگر این است که این روایت، دربارهٔ قضیهٔ مشخصی بیان شده است و شاید مراد، خروج همراه کسی باشد که در آن زمان [یا در زمان‌های بعد] قیام کرده و ادعای مهدویت داشته است؛ بنابراین ذیل روایت بر این معنا تأکید دارد که علامت‌های مذکور حتمی است و هر کس از اهل بیت که پیش از این علامت‌ها قیام کند، آن قائم موعود نیست.

۳. ابوالجارود

دو روایت از وی نقل شده که نفی‌کننده قیام‌های قبل از ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.^۲ ابوجارود همان زیاد بن المنذر است که لقبش سرحوبیه می‌باشد.^۳ سرحوب به شیطان کور

۱. منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۱۹۴؛ (عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَ أُوصِنِي فَقَالَ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ تَلْزِمَ بَيْتَكَ وَ تَتَّقِدَ فِي دَهْمَاءِ هَؤُلَاءِ النَّاسِ وَ إِيَّاكَ وَ الْخَوَارِجَ مِنَّا فَإِنَّهُمْ لَيْسُوا عَلَى شَيْءٍ وَ لَا إِلَى شَيْءٍ - وَ اعْلَمْ أَنَّ لِبَنِي أُمِيَّةٍ مُلْكًا لَا يَسْتَطِيعُ النَّاسُ أَنْ تَزِدَعَهُ وَ أَنَّ لِأَهْلِ الْحَقِّ دَوْلَةً إِذَا جَاءَتْ وَ لَهَا اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ أَدْرَكَهَا مِنْكُمْ كَانَ عِنْدَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى وَ إِنْ قَبَضَهُ اللَّهُ قَبْلَ ذَلِكَ حَارَ لَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا تَقُومُ عِصَابَةٌ تَدْفَعُ ضَيْمًا أَوْ تُعْزِزُ دِينًا إِلَّا صَرَعَتْهُمْ الْمَنِيَّةُ وَ الْبَلِيَّةُ حَتَّى تَقُومَ عِصَابَةٌ شَهْدُوا بِدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا يَوَارِي قَتِيلَهُمْ وَ يَرْفَعُ صَرِيْعَهُمْ وَ لَا يَدَاوِي جَرِيْحَهُمْ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ الْمَلَائِكَةُ)؛ نعمانی، الغیبة، ص ۱۹۵ (الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَ أُوصِنِي فَقَالَ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ تَلْزِمَ بَيْتَكَ وَ تَتَّقِدَ فِي دَهْمَاءِ هَؤُلَاءِ النَّاسِ وَ إِيَّاكَ وَ الْخَوَارِجَ مِنَّا فَإِنَّهُمْ لَيْسُوا عَلَى شَيْءٍ وَ لَا إِلَى شَيْءٍ - وَ اعْلَمْ أَنَّ لِبَنِي أُمِيَّةٍ مُلْكًا لَا يَسْتَطِيعُ النَّاسُ أَنْ تَزِدَعَهُ وَ أَنَّ لِأَهْلِ الْحَقِّ دَوْلَةً إِذَا جَاءَتْ وَ لَهَا اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ أَدْرَكَهَا مِنْكُمْ كَانَ عِنْدَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى وَ إِنْ قَبَضَهُ اللَّهُ قَبْلَ ذَلِكَ حَارَ لَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا تَقُومُ عِصَابَةٌ تَدْفَعُ ضَيْمًا أَوْ تُعْزِزُ دِينًا إِلَّا صَرَعَتْهُمْ الْمَنِيَّةُ وَ الْبَلِيَّةُ حَتَّى تَقُومَ عِصَابَةٌ شَهْدُوا بِدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا يَوَارِي قَتِيلَهُمْ وَ يَرْفَعُ صَرِيْعَهُمْ وَ لَا يَدَاوِي جَرِيْحَهُمْ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ الْمَلَائِكَةُ).

۳. نوبختی، فرق الشيعة، ص ۵۵.

ساکن دریا گویند.^۱ لقب سرحوب را امام باقر علیه السلام به وی داده‌اند.^۲ وی در زمان خروج زید [بن علی] تغییر عقیده داد.^۳ وی، زیدی مذهب^۴ و در قیام زید، همراه بوده است.^۵ فرقه جارودیه زیدیه منسوب به اوست.^۶

برخی گفته‌اند او پس از انحراف اعتقادی، توبه کرد و روایات مذمت وی برای دوران قبل از توبه وی می‌باشد.^۷ در برخی روایات، ابوجارود را به گوساله [سامری] تشبیه کرده‌اند.^۸ در روایتی دیگر، از دگرگونی و وارونه بودن قلب وی یاد شده است.^۹ امام صادق علیه السلام در روایتی، مرگ همراه گمراهی وی را پیش‌گویی فرموده‌اند.^{۱۰} روایاتی نیز دال بر کذاب بودن و لعن وی بیان شده است.^{۱۱} برخی دلالت روایات دال بر مذمت ابوجارود را تمام ندانسته،^{۱۲} برخی دیگر، روایات موجود در مذمت وی را از باب تقیه می‌دانند.^{۱۳}

درخور توجه است که ابوجارود، زیدی مذهب بود^{۱۴} و تقیه که مشی امامان علیهم السلام بود را کنار گذاشت و در قیام زید شرکت کرد. همچنین طبق گزارش نوبختی، با محمد بن عبدالله بن حسن نیز بیعت کرد.^{۱۵}

۱. همان.
۲. کشی، اختبار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۹۵.
۳. نجاشی، رجال، ص ۱۷۰.
۴. طوسی، فهرست، ص ۳۰۳.
۵. نوبختی، فرق الشيعة، ص ۵۵؛ نجاشی، رجال، ص ۱۷۰؛ طوسی، رجال، ص ۱۳۵؛ همو، فهرست، ص ۲۰۳.
۶. طوسی، رجال، ص ۱۳۵؛ همو، فهرست، ص ۲۰۳.
۷. علیزاده، تفسیر ابوجارود، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ش ۱، ص ۵۶.
۸. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۶۷.
۹. همان، ج ۲، ص ۴۹۵.
۱۰. همان.
۱۱. همان، ص ۴۹۶.
۱۲. خوبی، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۵.
۱۳. علیزاده، علی‌شاه، تفسیر ابوجارود، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ش ۱، ص ۶۱.
۱۴. خوبی، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۴.
۱۵. نوبختی، فرق الشيعة، ص ۵۸.

۴. ابوالمرهف

منابع موجود در مورد شخصیت‌شناسی وی و گرایش‌های فکری، سیاسی و فرهنگی وی گزارشی ذکر نکرده‌اند. تنها مطلبی که درباره وی ذکر شده این است که او را از راویان زمان امام باقر علیه السلام می‌دانند.^۱ در مورد زندگی وی گزارشی یافت نشد. در مورد خبری که وی ذکر کرده است^۲ برخی از معاصران چنین گفته‌اند:

زمان، یک زمان خاصی بوده است. بنی‌امیه که مردم از ظلم و ستم آن‌ها خسته شده بودند، رو به سقوط می‌رفتند و از طرفی حرکت‌هایی انجام می‌گرفت تا خلأ را پر کنند و به جای بنی‌امیه، حکومت را در دست بگیرند. البته دل‌های مردم متوجه اهل بیت علیهم السلام بود؛ منتها بنی‌عباس، عدد زیادی داشتند؛ لذا حرکت کردند و با نقشه‌هایی، این خلأ را پر کردند و حکومت را در دست گرفتند. حالا این حدیث از امام باقر علیه علیه السلام است؛ درحالی‌که سقوط بنی‌امیه در زمان امام صادق علیه السلام واقع شد که عجله مردم را می‌رساند. امام باقر علیه السلام نیز در این خبر، مردم را از عجله کردن برای قیام و در دست گرفتن حکومت نهی کرده است؛ اما مخالفین قیام و تأسیس حکومت اسلامی قبل از ظهور به این خبر استدلال کرده‌اند که امام باقر علیه السلام فرموده عجله نکنید؛ ولی ما عرض می‌کنیم که این خبر دلیل نمی‌شود؛ زیرا قضیه فی واقعه با خصوصیات معلوم می‌باشد و عمومیت ندارد.^۳

۵. عبدالله بن محمد ابوبکر الحضرمی

برقی در کتاب خود از او به نام «احمد بن محمد» یاد می‌کند.^۴ او کوفی و از تابعین می‌باشد که

۱. طوسی، رجال، ص ۱۵۱.

۲. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۷۳؛ (عن ابی المرهف، عن ابی جعفر علیه السلام قال: الغبرة علی من أثارها هلك المحاصیر) (المحاضیر)، قلت: جعلت فداك وما المحاصیر؟ قال: المستعجلون، أما إنهم لن یردوا الامر یرض لهم "إلی أن قال: "یا أبا المرهف أتری قوما حبسوا أنفسهم علی الله لا یجعل لهم فرجا؟ بلی والله لیجعلن الله لهم فرجا).

۳. نوری همدانی، درس خارج کتاب البیع، مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۸؛ به نشانی:

(<http://eshia.ir/feqh/archive/text/Noori/feqh/94/941118/Default.htm>)

۴. برقی، رجال، ص ۱۰.

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است.^۱ وی مناظره‌ای بسیار زیبا با زید بن علی در مورد امامت داشته و مورد توجه علما قرار گرفته است.^۲ روایاتی نیز ذکر کرده‌اند که بر عقیده سالم او دلالت دارد.^۳ حضرمی از ابوالطفیل روایت نقل کرده است.^۴ ابوالطفیل (عامر بن وائله) کیسانی مذهب و معتقد به حیات محمد حنفیه بود. وی در قیام مختار هم شرکت داشت.^۵

درخور توجه است که گزارش‌های موجود نه تنها انحرافی در گرایش فکری، سیاسی و اعتقادی ابوبکر حضرمی را اثبات نمی‌کند، بلکه می‌توان گفت وی با توجه به روایات موجود، فردی مطیع و پیرو امام صادق علیه السلام است. قرائن موجود در مورد راوی مذکور نشان می‌دهد که او متوجه حوادث مهم آن دوره، از جمله قیام‌هایی که به نام اهل بیت علیهم السلام و مهدویت صورت می‌گرفت، بوده است و روایت وی ناظر به فضای سیاسی آن دوره می‌باشد. قرائن موجود عبارتند از:

۱. مناظره ابوبکر حضرمی با زید بن علی در مورد شرط امام (آیا امام در صورتی امام است که قیام به شمشیر کند و اگر ساکت باشد یا تقیه کند، امام نخواهد بود؟)^۶
۲. نشست و برخاست برای اخذ روایت از عامر بن وائله. وی هم در مورد محمد حنفیه معتقد به قیام بود و هم در قیام مختار شرکت کرد. وقتی شاگردی از استادش می‌خواهد نقل روایت کند، قطعاً شناختی از روحیات وی دارد؛ به‌ویژه اگر مربوط به اعتقادات او باشد.
۳. در هنگام ظهور رایات سود. از امام صادق علیه السلام برای روشن شدن وظیفه سؤال می‌کند که آیا در این قیام شرکت کنیم یا نه؟ (روایتی که مورد بحث در مسئله روایات نافی قیام است).^۷
۴. روایاتی که راوی مذکور (حضرمی) در آن‌ها در مورد قیام زید سخن گفته یا در آن مجلس

۱. طوسی، رجال، ص ۲۳۰ و ۲۳۷.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۱۴.

۳. همان، ص ۷۱۶.

۴. طوسی، رجال، ص ۳۲۰.

۵. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۰۸؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۱۹۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۷۱۴.

۷. نعمانی، الغیبة، ص ۱۹۷؛ (عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبَانُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ ذَلِكَ حِينَ ظَهَرَتِ الرَّايَاتُ السُّودُ بِحُرَّاسَانَ فَقُلْنَا مَا تَرَى فَقَالَ اجْلِسُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونَا قَدْ اجْتَمَعْنَا عَلَى رَجُلٍ فَأَنهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّلَاحِ).

حضور داشته است؛ مانند: «عن أبي بكر الحضرمي قال: ذكرنا أمر زيد و خروجه عند أبي عبد الله عليه السلام. فقال: عمي مقتول ان خرج قتل، ففروا في بيوتكم، فوالله ما عليكم بأس. فقال رجل من القوم: إن شاء الله.»^۱

۵. در روایتی امام صادق علیه السلام شیعیان را از جمع شدن دور فرزند ابوبکر حضرمی منع می‌کنند و علت آن را این‌گونه بیان می‌فرمایند: «ان ابنه لا يحفظ لسانه خلوا سبيله.»^۲

۶. ابوالطفیل^۳

نام او عامر بن واثله است و برخی هم عمرو بن واثله یا معمر گفته‌اند؛ ولی عامر مشهورتر است.^۴ ابوالطفیل در سال غزوه احد به دنیا آمد و هشت سال از زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد. او از محبان حضرت علی علیه السلام بود و به فضیلت شیخین اعتراف کرد؛ ولی حضرت علی علیه السلام را بر آن دو مقدم می‌داشت و^۵ در تمام جنگ‌های حضرت علی علیه السلام حضور داشت.^۶ نام او در میان اصحاب

۱. اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. ترجمه روایت ابوالطفیل: ابوالطفیل می‌گوید: امام محمد باقر علیه السلام از پدر خویش امام سجاد علیه السلام روایت فرموده که ابن عباس کسی را نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد، تا معنای این آیه را بپرسد: «ای اهل ایمان، در کار دین، پایدار باشید و یکدیگر را به پایداری سفارش کنید و مراقب مرزتان باشید». امام سجاد علیه السلام ناراحت شد و به سؤال‌کننده فرمود: «دوست می‌داشتم آن کس که تو را به این امر گسیل داشته، خود بدان پرسش با من رویه رو می‌شد». سپس فرمود: «آیه درباره پدرم و ما خاندان نازل شده است و مراقبت از آن مرز که به آن مأموریم هنوز فرا نرسیده است و در آینده‌ای نزدیک ذریه‌ای از نسل ما که وظیفه آن را به عهده دارد به وجود خواهد آمد». سپس فرمود: «بدان که در صلب او یعنی ابن عباس. سپرده‌ای است که برای آتش دوزخ آفریده شده. در آینده نزدیک اقوامی را دسته‌دسته از دین خدا خارج خواهند ساخت و زمین با خون‌های جوجه‌هایی از جوجه‌های آل محد رنگین خواهد شد. جوجه‌ها که بی‌موقع و نابهنگام قیام می‌کنند و چیزی را که می‌طلبند بدان نخواهند رسید؛ ولی آنان که اهل ایمانند مراقب بوده، صبر می‌کنند و یکدیگر را به بردباری سفارش می‌نمایند، تا خداوند حکم فرماید و او بهترین حاکمان است» (نعمانی، الغيبة، ص ۱۹۹).

۴. ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۹۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۷۹۸.

۶. همان، ج ۴، ص ۱۶۹۶.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام نیز دیده می‌شود.^۱ نام وی در میان اصحاب امام حسین علیه السلام ذکر نشده است؛^۲ اما از عبارت وی که گفته: «ما بقی من السبعین غیری»،^۳ استفاده شده که در کربلا همراه اصحاب آن حضرت بوده است.^۴

همچنین وی را از اصحاب امام علی بن الحسین علیه السلام^۵ و از شعرای شیعه شمرده‌اند.^۶ او را از اصحاب محمد حنفیه نیز ذکر کرده‌اند.^۷ وی همراه عده‌ای به مکه نزد محمد حنفیه رفت و پیمان بست که هرگز او را تنها نگذارد.^۸ همچنین در قیام مختار ابی عبیده شرکت داشت.^۹

عامر بن واثله در قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث برضد حجاج در سال ۸۱ ق حضور داشت و اولین کسی بود که در جمع مردم برای حضور در این قیام سخن رانی کرد.^{۱۰} گفته‌اند مذهب ابوالطفیل، کیسانیه است. او را معتقد به حیات و زنده بودن محمد حنفیه می‌دانند و در مورد این عقیده‌اش، از وی شعری نقل کرده‌اند.^{۱۱} او آخرین صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که از دنیا رفته است.^{۱۲} شیخ مفید در کتاب ارشاد، او را مورد ترحیم قرار می‌دهد.^{۱۳}

به نظر می‌رسد شخصیت ابوالطفیل، مثبت باشد و گزارش کیسانی بودن او، شاید به دلیل حضورش در کنار محمد حنفیه و شرکت در قیام مختار بوده باشد که آن هم به علت عشق و

۱. طوسی، رجال، ص ۹۵.

۲. احمدی، نگرشی بر نقش شیعیان در قیام عبدالرحمن بن اشعث، ص ۱۳۴.

۳. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۴۶۲.

۴. قهپایی، مجمع الرجال، ج ۳، ص ۲۴۰ (پاورقی).

۵. طوسی، رجال، ص ۱۱۸.

۶. امین، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۶۷.

۷. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۹۷.

۸. همان، ج ۳، ص ۲۷۹.

۹. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۰۸.

۱۰. ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۴۶۲.

۱۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۰۸؛ تفرشی، نقد الرجال، ج ۳، ص ۱۴.

۱۲. جزری، أسنی المطالب، ص ۱۰۵.

۱۳. شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۱ (عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ).

علاقه فراوانی است که به اهل بیت علیهم السلام داشت؛ لذا می توان گفت که این شخص در مواجهه با قیامها احساسی عمل می کرد و برای رسیدن به نتیجه تعجیل می نمود.

۷. علی بن اسباط^۱

روایتی که از علی بن اسباط درباره قیامهای قبل از ظهور نقل شده است، مستقیم از امام معصوم نیست؛ بلکه وی از بعضی اصحاب خودش از امام صادق علیه السلام نقل می کند. طبق گزارش کشی و نجاشی - رحمهما الله تعالی - علی بن اسباط، فطحی مذهب می باشد و علی بن مهزیار در نقض او رساله ای دارد.^۲ بنا بر گفته کشی، او بر همین مذهب از دنیا رفت؛^۳ ولی نجاشی بیان می کند که او در زمان امام جواد علیه السلام از نظر خود برگشت و مذهب فطحیه را ترک کرد.^۴ ابن داوود پس از نقل گزارش کشی و نجاشی می گوید: «قول نجاشی صحیح تر است و بین اصحاب، همین قول مشهور است».^۵ داشتن یک اصل و چندین روایت که شیخ طوسی رحمته الله در مورد راوی مذکور گزارش می دهد.^۶

حاصل آنچه ذکر شد، این است که علی بن اسباط هر چند فطحی است، توثیق او مشکلی ندارد و ثانیاً به طور یقین، مدتی بر این مذهب بوده است؛ اما از آنجا که فطحیه قائل به امامت عبدالله بن افضح بودند^۷ و عبدالله بیش از هفتاد روز بیشتر زنده نماند،^۸ این فرقه نتوانست دوام بیاورد. بیشتر آنها پس از فوت عبدالله به امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام برگشتند؛^۹ لذا از نظر

۱. ترجمه روایت علی بن اسباط: «زبان هایتان را نگاه دارید و در خانه های خود بنشینید که هرگز کاری که مخصوص شما باشد دامن گیرتان نشود؛ بلکه همگانی باشد و همواره زبیدی سپر بالای شما باشند» (نعمانی، الغیبة، ص ۱۹۷).

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۳۵.

۳. همان.

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۵۲.

۵. حلی، کتاب الرجال، ص ۴۸۱.

۶. طوسی، فهرست، ص ۲۶۸.

۷. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۱۱.

۸. نوبختی، فرق الشیعة، ص ۷۸.

۹. همان.

سیاسی، اقدامی از سوی آنان به چشم نمی‌خورد؛ در نتیجه علی بن اسباط از نظر تاریخی مشکلی ندارد.

۸. معلی بن خنیس^۱

احادیثی در مدح و احادیثی در ذم معلی بن خنیس نقل شده است.^۲ نجاشی به نقل از سعید در مورد او می‌گوید: «هو من غنی».^۳ از این عبارت غلو در مورد معلی استفاده شده است. این نسبت را چه بسا غلات و علمای عامه به او داده باشند.^۴ برخی احتمال تصحیف در واژه «من غنی» یا «مغیریا» را داده‌اند و اینکه «مغیریا» تصحیف «غنویا» باشد را ذکر کرده‌اند و در نتیجه، مغیری بودن معلی را نپذیرفته‌اند.^۵

غضائری، معلی بن خنیس را مغیری دانسته و او را از کسانی که متمایل به محمد بن عبدالله می‌داند و سبب قتل او را ناشی از همین ظن تمایل به همکاری با محمد بن عبدالله ذکر کرده است؛^۶ اما شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، او را در بحث وکلای ممدوح ذکر کرده و می‌گوید: «او از کسانی بود که بر خدمت‌گزاری امام صادق علیه السلام استوار و ثابت بود و به همین سبب از سوی داود بن علی کشته شد».^۷

بنابر نقل ابن طاووس، خبری مبنی بر اینکه امام صادق علیه السلام معلی بن خنیس را برای

۱. عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حِينَ ظَهَرَتِ الْمَسْوَدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَ لُدَّ الْعَبَّاسُ بِأَنَا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يُتَوَلَّ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضَرَبَ بِالْكَتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَقْبِ أَقْبِ مَا أَنَا لَهُوْلَاءِ يَا إِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْتَلُ الشُّفِيَانِي؛ (کلیتی، کافی، ۸، ص ۳۳۱).

۲. حلی، رجال، ص ۲۵۹.

۳. نجاشی، رجال، ص ۴۱۷.

۴. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

۵. شمشیری، جلالی، رحمان ستایش، تحلیل گزارش‌های متعارض مدح و ذم معلی بن خنیس و ارزیابی علل تضعیف او، ص ۸۲.

۶. ابن غضائری، رجال، ص ۸۷. «معلی بن خنیس اول امر، به مذهب فرقه مغیریه بود، سپس دعوت‌کننده به محمد بن عبدالله بن الحسن بود و داود بن علی (کارگزاران حکومت عباسی) او را به همین گمان دستگیر کرده و به قتل رساند».

۷. طوسی، الغیبة، ص ۳۴۷.

جمع‌آوری اموال شیعیان به عراق فرستاده‌اند که با آن اموال محمد بن عبدالله را یاری می‌رساند، به منصور عباسی رساندند؛ لذا منصور، نامه‌ای به داود بن علی، والی مدینه نوشت تا قضیه را پیگیری کند.^۱ منصور امام صادق علیه السلام را به عراق می‌خواند و جریان جمع‌آوری اموال از سوی معلی بن خنیس برای آن حضرت را ذکر می‌کند. امام علیه السلام چنین خبری را تکذیب می‌کنند و بر آن قسم می‌خورند. در ادامه، نقل شده است آن مرد خبرچین نیز که بر حرف خود اصرار داشت، در همان جلسه مُرد و ترس، منصور را فرا گرفت؛ لذا حضرت را بین ماندن در عراق یا رفتن به مدینه مخیر گذاشت.^۲

تمایل به همکاری با محمد بن عبدالله و سبب قتل معلی

با توجه به گزارش‌های ذکرشده بررسی دو مطلب در مورد معلی بن خنیس ضروری به نظر می‌رسد؛ یکی مغیری بودنش و تمایل او با محمد بن عبدالله (مشهور به نفس زکیه) و دیگری سبب قتل معلی.

این نسبت مغیری بودن برای وی ثابت نشده است.^۳ امام صادق علیه السلام هنگام فوت معلی، ورود او به بهشت را نوید می‌دهند.^۴ در گزارش دیگری بیان شده که معلی قبل از فوت خود در میان جمع گفته است: «من معلی بن خنیس هستم. هر کس مرا می‌شناسد که شناخته است. شاهد باشید هر چه از اموال - اعم از: عین، دین، کنیز، عبد، خانه، کم و زیاد - که باقی می‌گذارم، همه مال جعفر بن محمد است».^۵ در پایان همان حدیث، نقل شده است که امام صادق علیه السلام به داود بن علی فرمودند: «مولایم [= کارگزارم] را کشتی و اموالم را گرفتی».^۶ این قرائن نشان می‌دهد که سخن شیخ طوسی رحمته الله مبنی بر وکالت معلی از جانب آن حضرت صحیح است. همچنین روایاتی

۱. ابن طاووس، مهج الدعوات، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

۴. کشی، رجال، ص ۳۷۶.

۵. همان، ص ۳۷۷.

۶. همان.

در مورد سنگینی قتل معلی برای امام صادق علیه السلام موجود است که این احتمال را تقویت می‌کند.^۱ دعایی از معلی نقل شده است که نشان می‌دهد روز عید، هنگامی که معلی برای نماز به بیابان می‌رفت و خطیب مشغول خطابه بود، وی که از حاکمان و خلفای آن زمان ناراضی بوده، در ضمن دعای خود، آنان را لعن کرده است.^۲ شاید بشود از این روایت تمایل وی به قیام برضد عباسیان را برداشت کرد و انجام این‌گونه حرکات را دال بر نیت وی دانست؛ ولی در روایت مذکور، بر این مطلب، تصریح نشده است.

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی معلی را مورد ترحیم قرار داده‌اند.^۳ این قرائن نشان می‌دهد که معلی بن خنیس نه تنها مغیری یا متمایل به همکاری با نفس زکیه نبوده، بلکه از وکلای امام صادق علیه السلام بوده است. مرحوم خوبی رحمه الله بسیاری از احادیث مدح او را - که قرینه بر وکالت و مدح معلی است - صحیح می‌داند.^۴ با توجه قرائن مذکور در روایات موجود که ذکر شد و همچنین عدم ذکر نام معلی در قیام‌های حسنیان؛ به ویژه محمد بن عبدالله نفس زکیه،^۵ و نیز ذکر نام وی از سوی شیخ طوسی رحمه الله در وکلای ممدوحین^۶ تمایل وی به محمد بن عبدالله پذیرفتنی نیست.

ناگفته نماند روایاتی نیز در مذمت معلی بن خنیس وارد شده که معمولاً در آن روایات، علت قتل وی، فاش کردن اسرار امام ذکر شده است؛^۷ اما سند این روایات ضعیف هستند.^۸ عده‌ای

۱. رک: همان.

۲. همان، ص ۳۸۲.

۳. همان، ص ۳۸۰.

۴. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۶۴.

۵. همان، ج ۱۹، ص ۲۶۹؛ شمشیری، جلالی، رحمان ستایش، تحلیل گزارش‌های متعارض مدح و ذم معلی بن خنیس و ارزیابی علل تضعیف او، ص ۸۳.

۶. طوسی، الغیبة، ص ۳۴۷.

۷. رک: صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۰۳؛ کشی، رجال الکشی، ص ۳۷۶، ح ۷۰۹ و ۷۱۲.

۸. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۶۹ (و ذیل روایات دال بر ذم معلی بن خنیس).

عقیده دارند که پاره‌ای از این روایات، جعل و وضع شده‌اند.^۱ برخی در مورد گرایش معلی به محمد بن عبدالله، این‌گونه تحلیل کرده‌اند:

احتمال می‌رود روحیه انقلابی وی متأثر از دوستان همشهری خود در کوفه در اواخر عمر، او را به اندیشه پیوستن به محمد بن عبدالله بن حسن سوق داده باشد و وی در این باره دچار تردید و شبهه شده یا در او تمایلی به پیوستن و همکاری با محمد بن عبدالله به وجود آمده باشد و امام صادق علیه السلام خواسته‌اند از این طریق و در مواقعی نتیجه ماندن در قیام محمد بن عبدالله را خاطر نشان ساخته، اندیشه عقیدتی - سیاسی او را اصلاح کنند و با توجه به روایات مدح بسیار و نیز برخی شواهد دیگر، امام علیه السلام در این امر موفق شدند و در نهایت معلی با بازگشت از عقیده ناصحیح، در سایه ولایت امام صادق علیه السلام و معرفت به آن از دنیا رفته است.^۲

تحلیل نهایی در مورد معلی بن خنیس

با توجه به آنچه ذکر شد، چهار گزارش درمورد انحراف عقیدتی معلی بن خنیس به چشم می‌خورد: عبارت نجاشی به نقل از روایت سعد: «هو من غنی»؛^۳ عبارت غضائری: «کان أوّل أمره مغیریاً، ثمّ دعا إلی محمد بن عبدالله بن الحسن»؛^۴ روایتی که خبرچین حکومت عباسی در آن، اتهام همکاری با محمد بن عبدالله حسنی را گزارش می‌کند؛^۵ روایتی که ناظر به فاش کردن اسرار امام صادق علیه السلام از سوی معلی است.^۶

اول: در مورد غنوی بودن معلی که از ابن سعد نقل شده است، جزایری به جای «هو غنی»،

۱. شمشیری، جلالی، رحمان ستایش، تحلیل گزارش‌های متعارض مدح و ذم معلی بن خنیس و ارزیابی علل تضعیف او، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۴.

۳. نجاشی، رجال، ص ۴۱۷.

۴. ابن غضائری، رجال، ص ۸۷.

۵. ابن طاووس، مهج الدعوات، ص ۱۹۸.

۶. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۷۴.

عبارت «هو مغیری» آورده است.^۱ این در صورتی است که نقل نجاشی از سعید «هو من غنی» درست باشد که صحیح‌تر به نظر می‌رسد.^۲ در هر حال غنوی بودن معلی، بحثی نسب‌شناسی است که آیا نسب و خاندان معلی به شخصی به نام غنی بن یعصیر می‌رسد^۳ و اینکه آیا غنوی بودن او با مولی بودنش قابل جمع است یا نه؟^۴ لذا از این بحث، گرایش فکری و عقیدتی وی قابل اثبات نیست.

دوم: مغیری بودن وی که ابن غضائری آن را بیان کرده است، قابل اثبات نیست؛ به دلیل اینکه هیچ گزاره تاریخی، چنین چیزی را ذکر نکرده و ثانیاً در روایات معلی، چیزی که نشان‌دهنده ارتباط با مغیریه باشد وجود ندارد؛ بلکه برعکس نشان می‌دهد که او در خط امامت و دارای معرفت و اندیشه صحیحی بوده است.^۵

سوم: تمایل او به محمد بن عبدالله نفس زکیه است. به نظر می‌رسد معلی بن خنیس از ارادتمندان خالص امام صادق علیه السلام بوده و از برخی روایات مذکور این‌گونه برداشت می‌شود وی برضد حکومت بنی عباس شور انقلابی داشته و فاش کردن اسرار امام صادق علیه السلام در نتیجه، قتل وی و نوع وصیتش گویای این مطلب است. از سویی دیگر تبلیغ قیام و مهدویت محمد بن عبدالله برضد عباسیان، جو عمومی جامعه را تحت تأثیر قرار داده بود. ظن و گمان همکاری معلی و تمایل او به محمد بن عبدالله در حکومت به وجود آمد و وی به این گرایش و تفکر متهم شد.

از روایات مذکور، گرایش وی به محمد بن عبدالله ثابت نمی‌شود؛ گرچه روحیه انقلابی و مبارز بودنش را می‌شود استفاده کرد. احتمالاً نسبت دادن چنین تمایل و نسبتی به او به دلیل همان روایتی است که در آن، اتهام همکاری با نفس زکیه از سوی کارگزاران خلیفه ذکر شده، یا به دلیل

۱. جزایری، حاوی الاقوال، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲. رک: شمشیری، جلالی، رحمان ستایش، تحلیل گزارش‌های متعارض مدح و ذم معلی بن خنیس و ارزیابی علل تضعیف او، ص ۸۲.

۳. سمعانی، انساب، ج ۱۰، ص ۸۶.

۴. ساعدی، المعلی بن خنیس، ص ۱۷.

۵. همان، ص ۵۳.

عبارت غضائری است که وی را مغیری می‌داند و ارتباط مغیریه با محمد بن عبدالله نیز در تاریخ ذکر شده است.

چنان‌که در توضیح روایت ابن طاووس رحمته الله ذکر شد، از آن روایت نیز نمی‌شود گرایش معلی به محمد بن عبدالله را اثبات کرد؛ در نتیجه معلی، نوعی شور انقلابی داشته است و امام صادق علیه السلام برای تعدیل این شور انقلابی و همچنین برای آگاه‌سازی دیگر شیعیان از قیام‌هایی که به نام اهل بیت علیهم السلام و با ادعای مهدویت انجام می‌شد، نشانه‌های قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ذکر می‌کردند و افراد دارای شور انقلابی را از شرکت در این نوع قیام‌ها برحذر می‌داشتند.

۹. سدیر صیرفی

بنابر نقل شیخ طوسی نامش سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی، کنیه‌اش ابوالفضل و اهل کوفه است.^۱ او از اصحاب امام علی بن حسین علیهما السلام^۲ و امام محمد بن علی علیهما السلام^۳ و امام صادق علیه السلام می‌باشد.^۴

امام صادق علیه السلام درباره سدیر فرموده‌اند: «سدیر عسیده بکل لون»؛^۵ کنایه از اینکه او شخصیت ثابتی ندارد و هر روز رنگ عوض می‌کند و با افراد بسیاری معاشرت دارد. عده‌ای از این جمله استفاده کرده‌اند که سدیر، اهل تقیه بود و به همین دلیل هر روز رنگ عوض می‌کرد تا حقیقتش شناخته نشود؛^۶ اما ظاهر این جمله می‌رساند که او شخصیتی دم‌دمی مزاج و غیرمستقر داشته است؛ زیرا این جمله در مورد کسی به کار می‌رود که در اثر اختلاط و رفت‌وآمد با آن‌ها رنگ عوض می‌کند و شخصیت ثابتی ندارد.^۷ همچنین امام صادق علیه السلام در روایت دیگری به هشام فرمودند:

۱. طوسی، رجال، ص ۱۱۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۳۷.

۴. همان، ص ۲۲۳.

۵. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۴۶۹.

۷. طریحی، مجمع البحرين، ج ۳، ص ۱۰۲.

یا شحام، انی طلبت الی الهی فی سدید و عبد السلام بن عبد الرحمن و کانا فی السجن فوهبهما لی و خلی سبیلهما؛

ای شحام، من برای سدید و عبدالسلام که در زندان بودند، خداوند را خواندم [=آزادی آن‌ها را از خدا خواستم] و خداوند، آن دو را به من بخشید و راه آزادی آن دو را گشود.^۱

از این روایت نیز استفاده می‌شود که سدید اهل تقیه نبوده است.^۲ روایات موجود نشان می‌دهد سدید شخصی عاشق و شیفته امام صادق علیه السلام بوده است؛ ولی تحت تأثیر احساسات خود قرار می‌گرفته و بیشتر به جای تدبیر، احساسی برخورد می‌کرده است؛ برای مثال، می‌توان به خبری اشاره کرد که در کتاب اصول کافی نقل شده است. در این روایت، سدید علت عدم قیام امام صادق علیه السلام را از آن حضرت سؤال می‌کند و در همان حال از کنار گوسفندانی عبور می‌کردند. آن حضرت در جواب می‌فرماید: «والله لو کان لی شیعة بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود؛ سوگند به خدا، اگر شیعیان من به اندازه تعداد این بزغاله‌ها بودند، خانه‌نشینی برایم روا نبود و قیام می‌کردم». سدید می‌گوید همان دم از مرکب پیاده شدم، کنار بزغاله‌ها رفتم و آن‌ها را شمردم؛ هفده رأس بودند.^۳

علت عدم قیام امام علیه السلام نداشتن شیعیان واقعی و مخلص برای قیام ذکر شده است؛ درحالی‌که سدید و برخی یاران، چون تحلیل درستی از اوضاع آن زمان نداشتند، فکر می‌کردند زمینه برای قیام آن حضرت آماده است. حضرت با این‌گونه احادیث، آنان را از عجله در تشکیل حکومت و شرکت در قیام‌هایی که آن زمان شکل می‌گرفت و در نتیجه حکومت به امامان علیهم السلام نمی‌رسید، نهی می‌فرمودند.

روایت دیگری نیز در مورد سدید و برخی دیگر از یاران مخلص آن حضرت در منابع ذکر شده است. آن‌ها نامه‌هایی به سوی امام صادق علیه السلام فرستادند مبنی بر اذن خروج و به حکومت رساندن حضرت؛ ولی امام علیه السلام نامه را رد کرده، به زمین کوبیدند و فرمودند: «من امام آن‌ها

۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۰.

۲. ر.ک: منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۳.

نیستیم. آیا نمی‌دانند که این امر [=خروج قائم و تشکیل دولت ائمه] پس از قتل سفیانی است»^۱. این‌گونه روایات نشان می‌دهد که برخی اصحاب آن حضرت که مخلص هم بودند، در مورد قیام‌هایی که در آن زمان شکل می‌گرفت احساسی برخوردار می‌کردند و با توجه به چنین روحیه‌ای، امام عَلَيْهِ السَّلَام شرایط زمان را برایشان توضیح می‌دادند و از طرفی دیگر علائم و شرایط ظهور امام مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَحْوِيلَهُ را نیز بیان می‌کردند که چنین حکومتی، در آن زمان اتفاق خواهد افتاد.

۱۰. مفضل بن عمر

بنابر گزارش کشی، مفضل بن عمر در ابتدا بر راه راست بود و سپس خطابی شد.^۲ کشی در کتاب خود در مورد مفضل روایاتی ذکر کرده که برخی در مدح و برخی دیگر در مذمت اوست.^۳ در رجال نجاشی ابو عبدالله مفضل بن عمر کوفی، فاسد المذهب، خطابی [به صورت قیل، یعنی گفته شده که خطابی است]، مضطرب الروایه و غیر قابل اعتنا معرفی شده است.^۴ شیخ طوسی رَحِمَهُ اللَّهُ در کتاب رجال خود، وی را از اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام^۵ و امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام^۶ معرفی و فقط کوفی بودن مفضل را ذکر می‌کند. وی در فهرست خود نیز فقط به وصیت او اشاره کرده و نقل می‌کند کتابی دارد.^۷ او در این دو کتاب به شخصیت‌شناسی وی از نظر عقیدتی، فکری، فرهنگی و مذهبی اشاره نمی‌کند.

به نظر می‌رسد روایات ذم او - که غالباً هم به دلیل نسبت خطابی^۸ بودن او می‌باشد - قابل‌پذیرش نیست؛ چرا که اولاً، این روایات از منفردات کشی در مقابل نقل روایات فراوان مدح که از سوی مشایخ و بزرگان شیعه است در حکم شاذ و نادر است و شایسته ترک می‌باشد؛ ثانیاً از

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۲.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۱۴.

۳. همان، ص ۶۱۲.

۴. نجاشی، رجال، ص ۴۱۶.

۵. طوسی، رجال، ص ۳۰۷.

۶. همان، ص ۳۴۳.

۷. شفیعی، مکتب حدیثی شیعه در کوفه، ص ۲۰۳.

۸. اگر خطابی بودن وی ثابت گردد، می‌شود گفت تمایل شرکت در قیام‌های سیاسی آن زمان در وی بوده است.

مجموع احادیث ذم، فقط سه مورد از آن‌ها به معصوم می‌رسد و بقیه کلام معصوم نیست؛ ثالثاً سه حدیث مذکور در مذمت و نکوهش وی، حاوی احکامی است که منتسب به خطایه است، و خطابی بودن مفضل در هیچ زمانی ثابت نیست.^۱

آیت الله خویی رحمته الله پس از نقل روایات مدح و ذم در مورد مفضل و در نتیجه‌گیری، نسبت خطابی و تفویض به او را غیرثابت می‌داند.^۲ فاسدالمذهب بودن که نجاشی آن را مطرح می‌کند، قابل اثبات نیست؛^۳ علاوه بر اینکه برخی دیگر، نسبت خطابی بودن را به وی به دلیل تشابه اسمی با مفضل بن عمر صیرفی دانسته‌اند و این نسبت، از فرق نگذاشتن بین این دو شخصیت نشأت گرفته است.^۴ برخی دیگر قائلند غالباً روایات مدح برخی اصحاب خاص ائمه علیهم السلام از جمله مفضل بن عمر، متأخر از روایات ذم آنان است؛ بنابراین روایات ذم برای نفی ظاهری انتساب آن‌ها به تشیع صادر شده است و جنبه تقیه‌ای دارد.^۵

از طرفی دیگر برخی به باییت^۶ و برخی هم به وکالت مفضل قائل شده‌اند. در برخی نقل‌ها باب امام صادق علیه السلام^۷ و در برخی، باب امام کاظم علیه السلام بوده است.^۸ شیخ طوسی رحمته الله او را از وکلای ممدوح ائمه علیهم السلام می‌شمرد.^۹ بنا بر برخی روایات، مفضل علاوه بر اینکه در امور مالی وکیل امام علیه السلام بود، در مقامات علمی نیز مورد اطمینان آن حضرت بود و حضرت، شیعیانی را که برای فراگیری دین و احکام آن، به ایشان دسترسی نداشتند، به وی ارجاع می‌دادند.^{۱۰}

۱. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲۲، ص ۱۰۷ و ر.ک: حیدری، مفضل بن عمر و جریان تفویض، ص ۸۵.

۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۲۸.

۳. همان، ص ۳۲۹.

۴. اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۱۰۴.

۵. ر.ک: صفری، نقش تقیه در استنباط، ص ۶۰۸.

۶. باب یعنی خاص الخواص اصحاب ائمه.

۷. ابن ابی الثلج، تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸.

۸. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۵ و ر.ک: عرفان، کاوشی در بازشناسی مفضل بن عمر، ص ۱۲۳.

۹. طوسی، الغیبه، ص ۳۴۶.

۱۰. کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۲۰.

نتیجه‌گیری

بسیاری از احادیث نافی قیام، با توجه به روحيات عده‌ای از اصحاب و شیعیان ائمه علیهم‌السلام است که در رویارویی با حکومت بنی‌عباس از یک طرف، و مدعیان مهدویت یا امامت از طرف دیگر، احساسات و عواطف آنان تحریک می‌شد و بدون تحلیل عقلانی و شناخت کافی از زمان خویش، دچار افراط و تفریط می‌شدند. امامان علیهم‌السلام تلاش می‌کردند آنان را از شرکت در این‌گونه قیام‌ها نهی کنند. عده‌ای دیگر از یاران ائمه علیهم‌السلام مخلص بودند؛ اما به سبب مقام وکالت، یا در معرض اتهام شرکت در قیام‌های آن عصر قرار می‌گرفتند و یا اینکه امام برای آگاهی جامعه اسلامی، شرایط آن زمان و نشانه‌های ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریفة را بیان فرموده‌اند. می‌توان نتیجه گرفت که این احادیث با توجه به روحيات یاران خاص ائمه علیهم‌السلام و قضیه خارجیه بوده و مطلق نیست؛ لذا روایات ناظر به افراط و تفریط و به فراخور حال راوی است.



منابع

۱. ابن ابی الثلج، محمد، *تاریخ اهل البيت* علیهم السلام، آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن ابی الحديد، عبدالحمید بن هبة الله، *شرح نهج البلاغة*، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، اول، قم، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن اثير جزري، على بن محمد، *الكامل*، دار الصادر، بيروت، ۱۳۸۵.
۴. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، *مناقب آل أبي طالب*، قم، اول، ۱۳۷۹ق.
۵. ابن شهيد ثاني، حسن بن زين الدين، *منتقى الجمعان*، مؤسسة النشر الإسلامي، اول، قم، ۱۳۶۲.
۶. ابن طاووس، على بن موسى، *مهج الدعوات*، دار الذخائر، اول، قم، ۱۴۱۱ق.
۷. ابن غضائري، احمد بن حسين، *الرجال*، دارالحدیث، قم، ۱۳۶۴ش.
۸. ابن كثير دمشقي، اسماعيل بن عمر، *البدائية والنهاية*، دارالفكر، بيروت، بی تا.
۹. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله بن محمد، *الاستيعاب*، تحقيق على محمد البجاوي، دارالجيل، اول، بيروت، ۱۴۱۲ق.
۱۰. ابوالفرج اصفهاني، على بن حسين، *مقاتل الطالبين*، دارالمعرفة، بيروت، بی تا.
۱۱. اربلي، على بن عيسى، *كشف الغمة*، بني هاشمي، اول، تبريز، ۱۳۸۱ق.
۱۲. اسد حيدر، الإمام الصادق و *المذاهب الأربعة*، دارالتعارف، پنجم، بيروت، ۱۴۲۲ق.
۱۳. برقي، احمد بن محمد، *رجال البرقي*، دانشگاه تهران، اول، تهران، ۱۳۴۲.
۱۴. بلاذري، احمد بن يحيى بن جابر، *انساب الأشراف*، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، دار الفكر، چاپ اول، بيروت، ۱۴۱۷ق.
۱۵. بهرامی، روح الله، *مغیة بن سعید و ظهور اندیشه حروفی گری در عصر امویان*، مطالعات تاریخ اسلام، سال دوم، ش ۵، تابستان ۱۳۸۹.
۱۶. تفرشی، مصطفی بن حسین، *نقد الرجال*، آل البيت علیهم السلام، اول، قم، ۱۳۷۷.
۱۷. تقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، *الغارات*، دار الكتاب الإسلامي، اول، قم، ۱۴۱۰ق.
۱۸. جزایری، عبدالنبی بن سعدالدین، *حاوی الاقوال*، قم ریاض الناصری، ۱۴۱۸ق.
۱۹. جزری، شمس الدین محمد بن محمد بن محمد، *أسنى المطالب*، نقش جهان، تهران، بی تا.
۲۰. حسینی حلی، حسین بن کمال الدین ابرز، *زبدة الأقوال*، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۸ق.
۲۱. حیدری، حسن، *مفضل بن عمر و جریان تفویض*، مجله تحقیقات کلامی، سال دوم، ش ۶، پاییز ۱۳۹۳.
۲۲. خویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، ۲۴ جلد، بی نا، پنجم، بی جا، ۱۴۱۳ق.
۲۳. ذهبی، شمس الدین، *تاریخ الإسلام*، دارالكتاب العربی، دوم، بیروت، ۱۴۹۰ق.
۲۴. رجبی پور، روح الله؛ فلاح زاده، سید حسین، *چگونگی و زمان گرایش خاندان اعیان به تشیع*، فصلنامه تاریخ اسلام، سال پانزدهم، ش ۵۹، پاییز ۱۳۹۳.

۲۵. زراری، احمد بن محمد، رساله أبي غالب الزراري إلى ابن ابنه في ذكر آل أعين، مركز البحوث و التحقيقات الإسلامية، اول، قم، ۱۴۱۱ق.
۲۶. ساعدی، حسین، المعلى بن خنيس شهادته و وثاقته و مسنده، دارالحدیث، دوم، قم، ۱۴۲۸ق.
۲۷. سمعانی، عبدالکرم بن محمد بن منصور التمیمی، الانساب، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، مجلس دائرة المعارف العثمانية، اول، حیدرآباد، ۱۳۸۲ق.
۲۸. سید محسن، امین عاملی، اعیان الشیعة، دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۲۹. شفیعی، سعید، مکتب حدیثی شیعه در کوفه تا پایان قرن سوم هجری، دارالحدیث، قم، بی تا.
۳۰. شمشیری، رحیمه؛ جلالی، مهدی؛ رحمان ستایش، محمد کاظم، تحلیل گزارش های متعارض مدح و ذم معلى بن خنيس و ارزيايي علل تضعیف او، مجله علوم حدیث، شماره ۷۹، سال ۱۳۹۵.
۳۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد الجبعی العاملی، الرعاية، تحقیق عبدالحسین محمدعلی، مکتبه آية الله العظمی المرعشی النجفی، دوم، قم، ۱۴۰۸ق.
۳۲. شیرازی، سید رضا، بررسی مقبولیت روایت عمر بن حنظله، مجله حدیث پژوهی، شماره ۱۶، سال ۱۳۹۵.
۳۳. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، آل البيت علیه السلام، اول، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۴. صدیقی نسب، پژوهشی درباره زراره و خاندان اعین، مجله مشکات، ش ۴۲، بهار ۱۳۷۳.
۳۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، مکتبه آية الله المرعشی النجفی، دوم، قم، ۱۴۰۴ق.
۳۶. صفری، نعمت الله، نقش تقیه در استنباط، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۴.
۳۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، دارالتراث، دوم، بیروت، ۱۳۸۷ق.
۳۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، مرتضوی، سوم، تهران، ۱۳۷۵.
۳۹. طوسی، محمد بن الحسن، الغيبة، دارالمعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۱ق.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن، رجال، مؤسسة النشر الإسلامی، سوم، قم، ۱۳۷۳.
۴۱. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، مکتبه المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ق.
۴۲. عبدالهادی، احمدی، نگرشی بر نقش شیعیان در قیام عبدالرحمن بن اشعث، مشکوة، ش ۲۵، زمستان ۱۳۶۸.
۴۳. عرفان، امیر محسن، کاوشی در بازشناسی مفضل بن عمر، انتظار موعود، سال نهم، ش ۲۸، بهار ۱۳۸۸.
۴۴. علامه حلی، حسن بن یوسف، رجال، الشریف الرضی، دوم، قم، ۱۴۰۲ق.
۴۴. علیزاده، علی شاه، تفسیر ابوجارود، تفسیر اهل بیت علیه السلام، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۲.
۴۵. قهپایی، عنایة الله، مجمع الرجال، اسماعیلیان، دوم، قم، ۱۳۶۴.
۴۶. کلانتری، علی اکبر، روایت عمر بن حنظله مقبوله یا صحیحه، حدیث پژوهی، سال هفتم، ش ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۴.

۴۷. کشی، محمد بن عمر، *اختیار معرفة الرجال*، تعلیقات میرداماد استرابادی، آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۴ق.
۴۸. کشی، محمد بن عمر، *رجال الكشي*، دانشگاه مشهد، اول، مشهد، ۱۴۰۹ق.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافي*، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ق.
۵۰. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل، *منتهی المقال*، آل البيت علیهم السلام، اول، قم، ۱۴۱۶ق.
۵۱. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد*، کنگره شیخ مفید، اول، قم، ۱۴۱۳ق.
۵۲. منتظری نجف آبادی، حسینعلی، *دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية*، تفکر، دوم، قم، ۱۴۰۹ق.
۵۳. نجاشی، احمد بن علی، *فهرست اسماء مصنفی الشیعه*، مؤسسه النشر الإسلامی، ششم، قم، ۱۳۶۵.
۵۴. نعمانی، ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.
۵۵. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعة*، دارالاضواء، دوم، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۵۶. نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل*، آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال دوم / شماره ۳ / بهار و تابستان ۱۳۹۹